

یک هفته با نیکوس سالینگروس

این مصاحبه توسط *2Blowhards.com* به انجام رسید، و در ماه می سال 2003 میلادی به صورت اینترنتی منتشر شد.

مترجم: سید محمدرضا فهیمی بافقی

"به نظر ما پرفسور نیکوس سالینگروس که پیش از این در دانشگاه تگزاس یک ریاضیدان بود، هم‌اکنون یکی از جذاب‌ترین و مهیج‌ترین نویسندگان معماری گردیده است. در شرایط آرمانی، پرفسور سالینگروس باید از اعضاء هیأت داوران اعطا کننده جوایز معماری بوده، و در مسند هیأت علمی مدارس معماری قرار داشته باشد؛ و در چنین جایگاهی از عقاید، بینش و آرا خود در برابر همه‌ی آنچه را که غالب مجلات و روزنامه‌ها می‌طلبند، دفاع کند."

مایکل بلوهارد.

بلوهارد: رویکرد شما به معماری معاصر چگونه است؟

سالینگروس: معماری معاصر بطور کلی اشتباه است. از دهه‌ی 1920، همه‌ی آنچه آنها می‌گفته‌اند مبنی بر افسانه و خرافات بوده - اصلاً یک تک ایده ساده، قابل رسیدگی و آزمون‌پذیر وجود نداشته است، و زمانی که شما تلاش می‌کنید آنها را بررسی یا آزمایش کنید، در هم می‌شکنند و نادرست به نظر می‌آیند. در بازه 80 سال اخیر [معماری] تماماً مبتنی بر دروغ‌ها بوده است.

بلوهارد: ولی در طی این 80 سال آدم‌ها رشد کرده‌اند. این به نوعی پیروزی داروینی‌هاست، درست است؟

سالینگروس: آنها موفق شدند، چون از دهه 1920 معماران فهمیدند چگونه نظری را بدون این که لزوماً درست باشد رواج دهند. لوکوربوزیه یک مبلغ تمام عیار ساخته‌هایش بود که بیشتر از معماری، روی تبلیغات کار می‌کرد. او مجله‌ای تبلیغاتی منتشر نمود که در آگهی و تبلیغات از کار معماری پیش‌روتر بود. او یکی از اولین کسانی بود که روشهای بصری ارایه را توسعه داد، که باعث رواج این چیزها شده است. تمام صنعت تبلیغاتی‌ای که ما داریم همیشه در تلاش برای ترویج چیزهایی است که یا بی‌فایده است، و یا برای تندرستی ما مضرند. اما ما آنها را می‌خریم، برای این که چیزی به نام علم تبلیغات و آگهی وجود دارد که کارش شستشوی مغزی مردم، به منظور ایجاد تقاضا برای یک محصول که اصولاً احتیاجی به آن نداریم، یا رواج یک محصول مضر با بسته‌بندی کردن آن در پوششی جذاب است.

بلوهارد: مثلاً بسته بندی زیبا....

سالینگروس: مطمئناً. مسأله همین است، گذاشتن محصولات مضر در پوشش ایده‌های جذاب. این قضیه در آن زمان قابل درک نبود، اما این دقیقاً همان راهی است که ویروس‌ها عمل می‌کنند. ویروس‌ها دارای بخش مخرب DNA هستند که در یک پوشش خیلی جذاب پروتئینی احاطه شده است. ویروس به سلول داخل می‌شود و سپس از مکانیزم تولیدمثل سلول برای تکثیر خودش استفاده می‌کند؛ و در نهایت آن ارگانیسم را می‌کشد.

بلوهارد: وقتی بی‌پرده در مورد نگرانی‌ام در مورد مناظر معماری صحبت می‌کنم، خیلی از دوستان هنرمند من مدعی‌اند مشکل واقعی، سازندگان آمریکا هستند. می‌گویند: آمریکایی‌ها بی‌سلیقه‌اند.

سالینگروس: خوب، این مسأله شهرنشینی را پیش می‌کشد. باز هم همان اندیشه کج و معوج لوکوربوزیه است که شهرها را هم مثل ساختمان‌هایمان خراب خواهد کرد. چراکه شهرهای وابسته به ماشین، گونه‌ای بسیار نامطبوع از حومه‌نشینی شهری را ایجاد کرده است. این هم تحت عنوان بازسازی پس از جنگ [معماری را] «کپسولی» می‌کند. در شهرهایی با ساخت متراکم درونی، مرکز واقعی شهر را خراب می‌کند و یک آسمان‌خراش غول آسا در آن جا می‌گذارد، در نتیجه همه به حومه‌های شهر نقل مکان می‌کنند؛ جایی که گونه‌ای نو از شهر بوجود آمده و همه یک ویلای خصوصی روی گستره‌ای از زمین با چمن‌های هرس شده ساخته‌اند. همه تظاهر می‌کنند که چیزی از اشراف فرانسوی یا انگلیسی هستند؛ البته مسأله این است که این روش محقق نمی‌شود. شما اگر خیلی خوش شانس باشید یک خانه حومه‌نشین کم ارزش روی یک چهارم جریب زمین دارید، که اگر شانس بیاورید یک زمین چمن کوتاه و نامرتب هم دارد که کسی هرگز از آن استفاده نمی‌کند. هیچ‌کس به دلیل کوتاه بودن از آن استفاده نمی‌کند و از خرابی حتی به درد بازی بچه‌ها هم نمی‌خورد.

بلوهارد: شما این را تقصیر لوکوربوزیه می‌دانید؟

سالینگروس: او بدون این که تعریفی از حومه شهری ارائه بدهد، ایده‌های غیر واقع‌بینانه‌ای را درباره مردم ثروتمند ارائه کرد که هرکدام یک ویلا دارند که با ماشین می‌توانند وارد آن شوند. اگر شما ویلاهای کوربوزین (corbusian) اصلی را بیاد بیاورید، به این صورت است که وارد محیطی با یک جریب از فضای سبز اطرافش می‌شوید؛ کاملاً غیرعملیه؛ شما وقتی می‌توانید چنین جایی داشته باشید که بینهایت ثروتمند باشید. و مردم معدودی به اندازه کافی ثروتمند هستند که از آن نگهداری کنند.

بلوهارد: جین جیکوبز یک بار در مورد علاقه عجیب مردم به تمایلات لوکوربوزیه در بیمارسازی شهرها صحبت کرده است.

سالینگروس: لوکوربوزیه مسائل روانی جدی داشت. او مرض گوشه‌گیری داشت. من گزارش‌های طبی را روی او نخوانده‌ام. اما او برای مردم ارزشی قائل نبود. و برای جمعیت. از جمعیت زیاد مردم ناراحت می‌شد. یک هدف جدی در زندگی‌اش بود، که خیابان را از مردم و زندگی شهری خیابان‌های اروپایی حذف کند. این همان تعصب بیش از حد است، تا حدودی شبیه دیکتاتورها؛ آنها از یک چیزی بطور کلی تنفر دارند و هوش و نیرویشان را وقف می‌کنند تا این‌که آن چیز را حذف کنند. لوکوربوزیه می‌خواست مردم و خیابان‌ها را حذف کند. تقریباً هم موفق شده است. زیرکی کافی در دلیل تراشی برای تمام این حذف‌ها داشت و مردم هم خریدار این دلایل بودند.

بلوهارد: به نظر می‌رسد مدرنیسم هم مثل مارکسیسم دارای قدرتی هیپنوتیزم‌کننده باشد؛ اول مردم را به دام خود می‌اندازد و بعد حس می‌کنند که جدا شدن از آن خیلی مشکل است.

سالینگروس: این هم نمونه‌ای از کپسولی کردن، و پدیده‌ی بستن (محدود کردن) است. بستن یک ترفند اولیه است که مکاتب در اولین گام خود از آن استفاده می‌کنند. آنها یک تازه کار را انتخاب کرده و چیزهایی را که دوست ندارد پیدا می‌کند، سپس چیزهایی را ترویج می‌دهند که او از آنها متنفر است.

بلوهارد: پروژه‌های زیادی در حال انجام است.

سالینگروس: این اولین گام در تلفین یک اندیشه است، آنها تازه کارهای با استعداد را انتخاب می‌کنند، سپس با آنها صحبت مختصری می‌کنند تا تشخیص دهند آن شخص مخالف چیست - مثلاً ظلم و فشار حکومت. بنابراین می‌گویند: «خوب، این معماری کلاسیک است که افسردگی می‌آورد». و وقتی تازه‌کارها این را قبول می‌کنند، همان بستن روی می‌دهد.

بلوهارد: شما از چیزهایی که نمی‌پسندید تعبیر به «دیگران»، دشمن، می‌کنید!

سالینگروس: دشمن را شما می‌سازید و با متضاد چیزهایی که می‌خواهید رواج دهید دشمن را تعریف می‌کنید.

بلوهارد: آیا شما واقعاً آموزش در معماری مدرن را با تلقین‌های مکتبی مقایسه می‌کنید؟

سالینگروس: بله! اساس و پایه آن مشخصاً توسط فرانک لوید رایت و گروپیوس گذاشته شد. آنها ترفندهای این آموزه‌ها را آموخته بودند تا روش آموزش معماریشان را رواج دهند. باهاوس سرچشمه این روش‌های آموزش بود. روش‌هایی که در آنجا بکار برده می‌شد، روش‌های بسیار عجیبی بود که باعث شد دولت جلوی کارشان را بگیرد.

بلوهارد: شما با کتاب معروف تام ولف که می‌گوید: «از باهاوس تا خانه ما» مخالفید؟

سالینگروس: نه! کتابی دوست داشتنی است؛ یک کتاب شاخص. وقتی من الکساندر را دیدم تا اون موقع کتاب ولف را نخوانده بودم. یک نسخه از آن را به او دادم و او از کتاب بی‌اندازه خوشش آمد.

در حقیقت چیزهایی مثل کتاب ولف باعث شد نوعی آموزش مرتاضی (مکتبی) به ذهنم خطور کند. او در نیویورک آن چه اتفاق می‌افتاد را دید و کتاب زیبایی را در مورد آن نوشت. افراد زیادی آنرا خواندند - ولی تغییری ایجاد نکرد. از خودم پرسیدم "چرا این‌گونه است؟ این مرد چند دهه قبل گوشزد کرده است و تعداد زیادی هم سخنان او را شنیده‌اند ولی بیدار نشده‌اند." آنها هم‌چنان به ساختن آن چیزها ادامه دادند.

نه، باید دلایلی زیربنایی در ادامه‌ی همراهی مردم با این روند مؤثر باشد. مثل اتحاد جماهیر شوروی که مردم از تغییر می‌ترسیدند. ممکن است بخندند، فرار کنند ولی به شدت از تغییرات می‌ترسیدند.

بلوهارد: سال‌ها پیش، وقتی با چیزهایی که در وادی هنر می‌دیدم کلنجار می‌رفتم و به نتیجه‌هایی شبیه شما و الکساندر می‌رسیدم، به همه از چیزهایی که به آن رسیده بودم می‌گفتم. این برای من آرامش بخش و شادی آفرین بود. ولی آنها به من به چشم یک آدم دیوانه نگاه می‌کردند.

سالینگروس: این مسأله خیلی عمیق تر از چیزی بود که من فکر می کردم. حتی الکساندر هم همین را می گفت. او می گفت خیلی خوش - بینانه فکر می کرده وقتی آنها "زبان الگو" را بخوانند می گویند: «بله، خودشه. این واضحه. بیایید معماری مردمی را شروع کنیم.» ولی فقط مردم غیرمتخصص این کتاب را خواندند و گفتند این درست است. معمارها؟ خوب، شرایط در مورد آنها خیلی سخت تر از آن بود که الکساندر فکر می کرد. او به شدت ناامید شده بود. او نمی دانست «زبان الگو» تا کی بر پا خواهد بود، و این که آیا این روزها هم پاسخگو هست؟

بلوهارد: من با برخی از معمارهای نوکلاسیک و نویسنتی برخورد کرده ام. و به نظرم رسید که روزی خواهد آمد، و آنها به یکدیگر یا به من نگاه می کنند و با شرمساری می گویند: «تو کی از خواب شستشوی مغزیت بیدار شدی؟»

سالینگروس: گاهی مردمی را می بینم که با من موافق نیستند. یک نوع پاسخ دادن جالب و مرتاض گونه این جا هست. من با یکی صحبت کردم و به او گفتم معماری زمینه مورد علاقه من است. من برای آنها صحبت می کنم و آنها هم ممکن است آدم های خوبی باشند. هم اینکه به نقطه ای خاصی می رسیم، می فهمند که من چه می گویم.

بلوهارد: بعد از آن چطور می شود؟

سالینگروس: متوقف می شوند، حتی اگر حرکت کنند و ترک کنند و یا در جایشان میخکوب شوند.

بلوهارد: ادامه گفتگو ممکن نیست.

سالینگروس: یک پروفیسور معماری بود که تنها در چند لحظه متوجه کارهایی که من انجام می دهم شد. چندین بار با هم نهار خوردیم و بعد از آن پرده ها برداشته شد. من یکسری اطلاعات می خواستم - این شخص هم بخشی از اطلاعات مورد نیاز من را داشت. من به دفترش زنگ زدم تا آنها را از او بگیرم. اما او با عصبانیت گفت: «چطور جرأت کردی دوباره با این دفتر تماس بگیری.» با این نوع برخورد گاهی مواجهم. بگذار برایت از چرخه ای ضد معماری که به خودش باز خورد می دهد بگویم.

بلوهارد: خواهش می کنم.

سالینگروس: گروه کوچکی از مردم موقعیت های کلیدی رسانه های معماری را قبضه کرده اند. این گروه بین المللی هست، ولی معمولاً در آمریکا، اروپا، ژاپن جمعند. اتفاقی که می افتد این است که آنها معمارها را انتخاب می کنند. در حال حاضر این معماران دیکانس هستند که برگزیده می شوند - لیستی آشنا از همان ده معمار مشکوک دیکانس.

بلوهارد: این دسته خیلی کوچکی است.

سالینگروس: این دسته کوچکی از منتقدان و معمارانی که نفوذ بسیاری در مدارس معماری و کسانی که موقیت های کلیدی دارند را شامل می شود. گروه کوچکی از معمارها را انتخاب کرده و در رسانه ها منتشر می کنند - کوچکترین اسکیزی که این معمارها می زنند را در رسانه ها منتشر می کنند. بعد گروهی شبیه همان ها که در مسابقات معماری دستی دارند آنها را انتخاب می کنند، چون اعضای ژوری یک جایزه معروفند. و آنها در مؤسسه ای هستند که به مردم کمک می کند تا معماری مطلوب را پیدا کرده، تا برای مثال موزه یا دانشگاه بسازند.

بلوهارد: منظورتان این گروه است؟

سالینگروس: اینها یه گروه کوچکنده که برای همه شناخته شده هستند. اینها معمارانی را پیشنهاد می دهند که به ایشان جایزه داده اند و وقتی بنا تمام شد، ساختمان را در رسانه ها نشر می دهند. بنابراین می بینید که دایره بسته می شود؛ و در هر دوره این ساختمان های غیرانسانی و غول آسا ساخته می شوند. مثل یک سنگ که در دریاچه آرامی انداخته می شود، موج پخش می شود. مردم در خیابان می بینند که چنین چیزهایی ساخته شده و آنها دیگر آشنا و یا مراقب مسائل روانشناسی نیستند. آنها فقط فکر می کنند: «اوه، معماری جدید این است! چون کسی بابت آن این همه پول داده و این معمار معروف فلان جایزه معروف را هم برده، پس باید چیز خوبی باشه.»

بلوهارد: هر عضو، دیگری را تقویت می‌کند.

سالی‌نگروس: و هر بار که این چرخه می‌چرخد تعداد بیشتری از مردم عادی فکر می‌کنند و به این باور می‌رسند که این‌ها چیزهای خوبی هستند. یک انسان معمولی را تصور کن که از جلوی یکی از این ساختمان‌های دیکانس می‌گذرد و احساس وحشت می‌کند؛ کسی را هم تصور کن که خودش مریض است: آدرنالینش به‌صورت بدی افزایش پیدا می‌کند. در هر دو حالت دمای بدن بالا می‌رود و هر دو احساس دل‌آشوبی دارند. و در عین حال به آنها می‌گویند این ساختمان از کارهای فلان معمار برنده جایزه است.

بلوهارد: من به این فکر می‌کنم که این زمینه یک سری شخصیت‌های خاص را جلب نمی‌کند.

سالی‌نگروس: به نظر من، معماری در دهه‌های اخیر، کسانی را که در پی قدرت بودند به خودش جذب کرده است. آنها به دنبال قدرت و خوشنودی فوری هستند. معماری به عنوان یک حرفه خوشنودی و برتری بر دیگران را تضمین می‌کند، قدرت شکل دادن به محیطی که دیگران باید در آن زندگی کنند و محیطی که باید در آن کار کنند. این یک نوع شکست‌ناپذیری است. یک زمان شما تحت تعلیمات معماری قرار می‌گیرید و بعد خودتان بخشی از این تعلیمات می‌شوید. شما دانشی سرّی دارید و توسط تعلیمات محافظت می‌شوید: "ما شکست‌ناپذیریم چون قانون را ما می‌نویسیم، هر کاری بخواهیم انجام می‌دهیم و ساختمان‌هایمان را به همه تحمیل می‌کنیم. ما نظرم‌مان را در مورد شهرها به همه تحمیل می‌کنیم." این قدرتی بزرگ و شگفت‌آور است. شما چنین قدرتی را حتی در ارتش هم ندارید. وقتی وارد ارتش می‌شوید، وارد نمی‌شوید که ژنرال بشوید چراکه ممکن است 20 سال طول بکشد که ژنرال بشوید. اما به دانشجویان معماری وعده می‌دهند: شما معمار می‌شوید و ساختمان‌هایی را می‌سازید که مردم در آن زندگی می‌کنند.

بلوهارد: وقتی در اواخر دهه‌ی هفتاد در مدرسه گراد بودم، نگرشی کلی به نظریه‌های ادبیات و فلسفه‌ی اخیر

فرانسه داشتم، که ظهور آن قابل پیش‌بینی بود. شما با آن بیشتر و گسترده‌تر کلنجار رفته‌اید بعلاوه شما

یک دانشمند هستید. نظر شما در مورد چیزهایی که این روزها در مورد معماری می‌نویسند چیست؟

سالی‌نگروس: من این‌ها را نگه داشته بودم. در بیشتر زندگی‌ام در زمینه علوم مطالعه کرده‌ام: فیزیک، ریاضیات، زیست‌شناسی. من هیچ چیز از این فیلسوف‌های فرانسوی و نظریه معماری نخواندم. فقط در دو سال اخیر است که مجبور شدم برای رسیدن به ریشه‌های معماری دیکانستراکشن کذایی به فیلسوف‌های دیکانستراکتیویست فرانسه رجوع کنم. به نظر من حرفه‌هایی آنها پر شر و شور و بی‌معنی است - با تلاشی واضح برای خنثی کردن یک چیز. مثل ویروس کامپیوتری که هارد دیسک را پاک می‌کند. هر دوی دریدا و فوکالت می‌خواهند چیزی را از تمدن غرب پاک کنند. چرا نباید بتوانم حدس بزنم! آنها می‌خواهند روش ساختارمند فکر کردن را از بین ببرند. بنابراین در یک محیط کاری که هوشمندانه تدوین شده، به هر دری می‌زنند که معنی کلمات و ارتباط‌های منطقی را عوض کنند. و این دو چندان خطرناک است؛ چراکه بنیان منطق و علم را هدف حمله قرار می‌دهد. ولی این، عمدی است.

بلوهارد: برنامه‌ای هم دارند.

سالی‌نگروس: برنامه دارند، بله. وقتی شما این‌ها را می‌خوانید، یک مشت اراجیف هستند. ولی وقتی به پشت کار نگاه می‌کنید، می‌فهمید که این اراجیف یک روش پاک کردن است. ویروس خودش را نشان می‌دهد و هر چه بیشتر می‌خوانید، روابطی که اندیشه‌های منسجم را شکل می‌دهد بیشتر پاک می‌شود. و اگر شما به عنوان یک دانشجوی جوان این‌ها را بخوانید، خواهید دید که به کلی توانایی شما را برای استدلال منطقی از بین می‌برد.

بلوهارد: فکر می‌کنید پشت این‌ها چیست؟

سالی‌نگروس: این فقط یک حدس است. من خیلی راضی نیستم که همه‌ی کاری که می‌توانم بکنم فقط بر پایه حدس باشد. با انجام کاری جدید معروف شدن - و این مطمئناً خیلی جدید است. دیگران می‌گویند فوکالت این کارها را از روی گرایش‌های منحرف جنسی انجام داده است.

بلوهارد: من همیشه با خودم می‌گفتم نوشته‌های فوکالت حقیقتاً در مورد هر چیز که باشد، از حس آزارطلبی در روابط جنسی نشأت می‌گیرد. ولی قبول کردم تفکرات مارکسیست هم در آن هست. سالی‌نگروس: البته، یک برنامه‌ی مارکسیستی هم در آن هست. این بخشی از جنبش *soixante-huit* در سال 1968 است. سایر بخش‌های این جنبش دیگر از کار افتاده‌اند ولی این بخش هم اینطور ادامه پیدا کرده است.

بلوهارد: من متوجه شدم خیلی از مردم به وضوح می‌خواهند که ساختمان یا همسایگی خوشایند و سرگرم‌کننده داشته باشند. اگر در نظر آنها جلوه‌ای نداشت به نظر نمی‌رسید که بتوانند این همسایگی خوشایند را تصور کنند. آنها ابراز نمی‌کنند که حس خوبی دارند؛ و آنچه به آن نمی‌نگرند را معماری نمی‌پندارند.

سالی‌نگروس: درست مثل ویروس که وقتی رشد می‌کند که شرایط برای گسترش‌اش آماده می‌شود- می‌گویند چیزی باعث شده که بدن ضعیف شود. در گام اول ما با تبدیل شهرهایمان به شهرهای ماشینی باعث خرابی آنها می‌شویم. بیرون از چارچوب شهری مانند نیویورک، ما رسانه را داریم که برق آسا، سریع و پرسر و صدا در این خرابی نقش بیشتری دارند. انسان به عنوان یک جاندار یافته‌های ما را تغییر نداده، بلکه ما روش ادراکمان را تغییر داده‌ایم. بنابراین ما یک مشت بی‌احساسیم. ما در طول روز در ترافیک رانندگی می‌کنیم، تلویزیون را با آگهی‌های هر چند دقیقه یک بارش می‌بینیم. این تکه پاره کردن صحنه‌ها وجه مشخصه رسانه‌های مدرن است. ارگانسیم انسان را تغییر می‌دهد، تا اگر بر حسب اتفاق از یک کلیسای زیبا گذشتید احساسی نداشتید. این زمان خواهد گرفت تا اندازه‌ای آرام بگیرید که بفهمید این‌جا پر از زیبایی و زیبایی برای شما مفید است. بیشتر مردم سی‌ثانیه می‌نشینند، بی‌قرار می‌شوند و می‌روند، چون این طبیعت فرهنگ معاصر است. این مردم وارد بناهای دیکانس می‌شوند و احساس می‌کنند که آدرنالین خونشان بالا رفته است، که این رفلکس *fight-or-flight* بدن است، و آن را با آرامش حقیقی ذهن و تغذیه روحی توسط محیط اشتباه می‌گیرند.

بلوهارد: آنها هیجان آور هستند.

سالی‌نگروس: و خیلی سریع تأثیر گذار است. شبیه اثری که از دارو می‌گیرید. شما می‌توانید از دارو استفاده کنید و آن را بالا ببرید و تأثیر آن هم بسیار هم قوی است؛ و با این حال بسیاری از مردم جوا مع جدید این را می‌پسندند.

بلوهارد: یک نوع انفجار است.

سالی‌نگروس: که در ادامه دادن همین روش رشد اجتماع اتفاق می‌افتد. آن سرعت و ازدحام و شلوغی است. در زمان‌های قدیم مردم می‌نشستند و به کنسرت موسیقی باروک گوش می‌دادند، که تجربه شاد و مثبتی هم بود ولی در یک سطح بسیار عمیق‌تر.

بلوهارد: آیا مردم امروز می‌توانند رابطه‌ای بین این دو قضاوت مبهم زیباشناسانه در مورد "خوب" برقرار کنند؟

سالی‌نگروس: این‌جا یک فاصله بزرگ وجود دارد- یک فاصله روانشناسی و فیزیولوژیک واقعی. این می‌تواند رابطه مردم با طبیعت را خراب کند، وقتی آنها کنار یک درخت یا کنار زنانشان هستند، احساس آرامش دارند، و نمی‌دانند که چگونه این دو احساس متضاد را دسته‌بندی کنند.

بلوهارد: من یک دانشمند نیستم، ولی آن قدر مطالعه دارم که بدانم یک علم واقعی در زمینه ادراک وجود دارد. نمی‌فهمند که چقدر مردم این روزها در مورد نحوه‌ی پاسخ‌گویی ارگانسیم بدن می‌دانند. می‌توانیم یک مقداری در مورد آن بحث کنیم؟

سالی‌نگروس: من یک روانشناس محیط نیستم. چیزهایی که من می‌دانم دست دوم است، ولی در زمینه این که با ادبیات چکار می‌شود کرد، خیلی کار کرده‌ام. به طور مثال تست‌های روانشناسی‌ای که روی بدن انسان انجام شده- میزان آدرنالین، فشار خون، بسته شدن مردمک. سندرم *fight-or-flight* یک عکس‌العمل واقعی بدن است. و آزمایش‌هایی که آنرا آزمایش کرده‌اند به

این نتیجه رسیده اند که مردم وقتی با چیزی غیر منتظره روبرو می‌شوند، مثل فرم های نامتعادل و یا لبه‌های ناهموار، در تقابل با محیط‌های خاصی با علائم fight-or-flight عکس العمل نشان می‌دهند.

بلوهارد: فضاهای خام چگونه روی مردم تأثیر می‌گذارند؟

سالیانگروس: این هم نوعی دیگر از تشویش است. فضاهای مینیمالیستی می‌خواهند ضعف مکانیسم ادراک ما را به یادمان بیاورند. چشم می‌تواند از کار بیفتد و شما چیزی را نبینید. تقلید از فضاهایی که چشم نمی‌بیند می‌تواند منجر به تشویش وحشتناکی شود. ممکن است شبکیه شما جدا شده و یا مغزتان زخم برداشته، و شما توانایی دیدن جزئیات را از دست داده باشید، آن‌گاه شما توانایی کنارهم گذاشتن اجزا را برای تشکیل فرم، از دست می‌دهید.

بلوهارد: در مورد فضاهای مینیمالیستی چطور؟

سالیانگروس: فضا های مینیمال آسیب‌های مغزی را شبیه‌سازی می‌کنند. ندیدن رنگ به سبب آسیب ایجاد می‌شود- و معماران برنده جایزه دچار این کور رنگی شده‌اند! این شبیه‌سازی دنیای خاکستری که به نام کور رنگی شناخته می‌شود، به سبب مشکل بخش خاصی از مغز حاصل می‌شود. بنابراین همه این‌ها آسیب‌های چشمی-مغزی را شبیه‌سازی می‌کنند، و به همین دلیل موجب تشویش می‌شوند، که ممکن است مشکل از شما باشد.

بلوهارد: همچنان ما این تجربه‌ها را شگفت‌انگیز و یا فوق موفق می‌نامیم، تجربه‌هایی شبیه تجربه‌های زیبایی‌شناسی ذن.

سالیانگروس: این یک بسته بندی کردن بسیار موفق است. این تصاویر در لوای آزادی سیاسی، آرزوی نوسازی، موفقیت اقتصادی و پیشرفت تکنولوژی بسته بندی می‌شوند.

بلوهارد: این هم یک بسته جذاب دوزخی است.

سالیانگروس: این بسته بندی است و درون بسته، ویروسی مخرب وجود دارد.

بلوهارد: شما با همسران کجا زندگی می‌کنید؟

سالیانگروس: من در یک آپارتمان کوچک با ابعاد و اندازه‌ی اروپایی زندگی می‌کنم و همواره مورد شماتت دوستان، آشنایان و همکاران هستم، برای این‌که ما به راحتی از خیر زندگی در یک خانه‌ای که همچون مزرعه‌ای در حومه‌ی شهر است، گذشتیم. وقتی مجرد بودم خانه‌ای بزرگ، قدیمی و به سبک عمارت‌های جنوبی در زمینی بزرگ داشتیم که از چوب‌های حکاکی شده و درختان آن لذت می‌بردم. اما برای استفاده‌ی دراز مدت مناسب نبود.

بلوهارد: آیا همیشه به هنر علاقمند بودید؟

سالیانگروس: من کارم را به عنوان یک هنرمند از سرگرفتم. من یک نقاش بودم. در دبیرستان با نقاشان حرفه‌ای رقابت می‌کردم. درآمد هم داشتم - نقاشی‌های موفقی هم داشتم. آدم سرشناسی شده بودم. اما به خاطر موفقیت خیلی زود هنگام، با این رشته گره خوردم و آن را رشته‌ای خودخواهانه یافتم که به عنوان یک حرفه مناسب نبود. پس تصمیم گرفتم که آن را به عنوان حرفه انتخاب نکنم و در عوض به سراغ علم بروم که به نظر به عنوان یک حرفه ثابت بیشتری دارد.

بلوهارد: من آدم‌های زیادی را می‌شناسم که دستی در هنر داشتند و برای این‌که زندگی خود را صرف آن کنند، آن را خیلی با ارزش نیافتند.

سالیانگروس: وقتی وارد معماری شدم در حدود 20 سال پیش با الکساندر آشنا شدم. او از من خواست که در "ماهیت نظم" که در حال نوشتن و بازنویسی آن بود، او را یاری دهم. بدین ترتیب من ایده‌های خودم را به او گفتم و در ویرایش این اثر کمکش کردم. من کاملاً در این کار غرق شدم، آن‌چنان که پس از 15 سال تماماً بر زندگی من استیلا یافت. من مشغول کار بر راکتورهای

حرارتی جوش هسته‌ای بودم تا الکتروسیته‌ی ارزان را برای مردم به ارمغان بیاورم. و اکنون دیگر این اندیشه را در سر می‌پروراندم که آن‌چه الکساندر در حال انجام آن است، ارزش والاتری دارد.

بلوهارد: دیدار شما با الکساندر چگونه اتفاق افتاد؟

سالینگروس: من در برکلی بودم تا دوستان ریاضیدانم را ببینم که کتاب الکساندر را در آن‌جا دیدم: «یادداشت‌هایی بر ترکیب فرم» و «یک زبان الگو». حتی یک مباحثه در مورد زبان الگو را زمانی که در یونان بودم، دیده بودم. بنابراین به این مرد بزرگ زنگ زدم. خانمش جواب داد و گفت: "برایش مقدور نیست که شما را ببیند". من گفتم که من یک ریاضیدان و فیزیکدان هستم. سپس او گفت: "یک لحظه... شما می‌توانید فردا به صرف قهوه بیایید اینجا؟". من هم رفتم تا با او ملاقاتی داشته باشم. او گفت: "من خوشحالم که شما آمدید. خیلی چیزها هست که باید با شما در موردش صحبت کنم. با شاگردانم که صحبت می‌کنم مثل حرف زدن با دیوار است. هیچ فایده‌ای ندارد و چیز مفیدی از دلش بیرون نمی‌آید. برای همین است که می‌خواهم با کسی مثل شما صحبت کنم." به این شکل بود که دوستی ما شروع شد.

بلوهارد: نگاه شما به معماری پیش از آشنایی با الکساندر چگونه بود؟

سالینگروس: وقتی فارغ التحصیل شدم متون معماری زیادی خواندم تا دید وسیع‌تری در زمینه معماری داشته باشم. من با هر چیزی متحیر می‌شدم، و فقط نوشته‌های الکساندر پاسخگوی من بود. پس متوجه یک نکته شدم: یک نفر هست که معماری را می‌فهمد. به این ترتیب بود که نامش در ذهنم حک شد.

بلوهارد: وقتی شما توجه به معماری را دوباره از سر گرفتید و با مدرنیسم ارتودوکسی آشنا شدید، اولین پاسخ

احساسی و غیرروشنفکرانه‌ی شما به آن چه بود؟

سالینگروس: خوب، اولین برخورد من این بود که "این چیزها رضایت بخش نیستند". من در یونان بزرگ شده‌ام، برخی از کارهای دست انسان می‌تواند بسیار نیرو بخش باشد. چیزهایی در یونان هست که بطور کامل خراب نشده است. آنها آثار کلاسیک، هلنی، بیزانسی، قرن هژدهمی و نوزدهمی هستند. از دوران کودکی یاد می‌آید که وقتی در کنار این آثار قرار می‌گرفتم حس می‌کردم که تمام احساساتم در حال تقویت شدن است. این حس طعم یک میوه یا کیک مخصوص داشت. ولی این حس این روزها بجز در تک بناهای خاصی که باز هم اتفاق می‌افتد، خیلی کم ایجاد می‌شود. ولی بیشتر چیزهایی که امروزه ساخته می‌شوند به این شکل نیستند. این اثر هندسه اشیاء است، شناخت...، خیلی خوب بود. از بین تمام چیزهایی که تا به حال خوانده‌ام به نظرم می‌رسد کریستوفر تنها کسی است که بدین گونه به موضوع پرداخته باشد.

بلوهارد: چه چیز شما را بر آن داشت تا شروع به نوشتن در مورد معماری کنید؟

سالینگروس: ناخود آگاه پیش آمد. بعد از 15 سال که با الکساندر بودم از درونم غلیان کرد. من هم نمی‌خواستم جلوی کاری که می‌کردم را بگیرم. به اندازه کافی معروف و موفق بودم و آخرین چیزی که می‌خواستم این بود که وارد وادی معماری شوم. من یک معمار تعلیم دیده نیستم. چیزی در مورد لوله کشی یا تیرریزی نمی‌دانم. ولی وقتی از همه‌ی چیزها گذشتم این‌جوری شد. به خودم گفتم احتمالاً این بهترین کاری است که می‌توانم عمرم را برایش صرف کنم. این از مهمترین کارها بود که این‌ها را با همه‌ی دنیا در میان بگذارم. دانستن این‌که الکساندر و شاگردانش برای انجام این کار کافی نبودند، و او نیاز به یاری کسی دیگر داشت - من دیدگاه‌ها و امکانات متفاوتی دارم و در عین حال به کارهای الکساندر هم مسلط هستم.

بلوهارد: آیا شما همچنان به نقاشی مثل سابق علاقمند هستید؟

سالینگروس: خیلی نقاشی نمی‌کنم چون وقتی در مورد معماری می‌نویسم، به نحوی شبیه به هم هستند، هردو یک فرایند خلاقه هستند. ما به این فکر می‌کنیم که جهان چگونه بوجود آمد. ما در جستجوی بنیان‌های ساختاری زندگی هستیم، و این‌که چگونه موجودات با آن حیات و عالم ارتباط برقرار می‌کنند.

بلوهارد: دوستان ریاضیدان و فیزیکدان شما چه عکس‌العملی دارند وقتی در مورد کارهای شما می‌شنوند؟

سالینگروس: برخی برای من خوشحال می‌شوند که از این وادی دور شدم و در راهی افتاده‌ام که ریاضیات کاربردی را برای مشکلات جهان تجربی و واقعی استفاده می‌کنم. دیگران فکر می‌کنند من دانش ریاضیاتم را هدر داده‌ام و با من مخالفند. آن‌ها با من حرف نمی‌زنند. آن‌ها در مورد ارزش کاری که انجام می‌دهم نمی‌پرسند و می‌گویند ریاضیات باید فقط ریاضیات محض باشد که با صفحه‌ای پر از معادله تعریف می‌شود.

بلوهارد: جلد اول از مجموعه چهار جلدی "طبیعت نظم" الکساندر کی به بازار می‌آید؟

سالینگروس: خوب الکساندر تصمیم گرفته آن‌ها را خودش انتشار دهد. اولین جلد چاپ شده است. بقیه هم آماده و در حال تایپ است.

بلوهارد: من اولین نگارش‌اش را چند سال پیش دیده‌ام، آیا آخرین نگارش‌اش تفاوت اساسی با قبلی خواهد داشت؟

سالینگروس: نه! من به کریستوفر گفتم که هم آن‌ها را برای 10 سال منتشر کند.

بلوهارد: آیا الکساندر در تألیف آن اوقات دشواری را سپری کرد؟

سالینگروس: تصور او در مورد "طبیعت نظم" به درستی این است که گویی در حد و اندازه‌های "قوانین نیوتون" و "منشاء" موجودات داروین باشد. من یک دانشمند زمینی و دنیایی هستم که در طول بیست سال اخیر روی این کتاب کار کرده‌ام. فکر می‌کنم در مورد اهمیت این کار برای تمدن بشری درست گفته است. الکساندر اغراق نکرده ولی مشکل این‌جاست که مردمی که کتاب را نخوانده‌اند، چیزهای کمی از آن شنیده‌اند ...

بلوهارد: و فکر می‌کنند دیوانگی است؟

سالینگروس: بله، آن‌ها می‌گویند که مطالب کتاب دیوانه‌وار به نظر می‌رسند ولی این‌گونه نیست. مطمئنم که به ما حق می‌دهند.

بلوهارد: آیا چیزی هست که به خوانندگان بگوید که این نوع نگاه تازه به جهان چیست؟

سالینگروس: این یک روش نو در نگاه به دنیا است و نگاهی تازه به آنچه انسان در هر مقیاسی می‌سازد - از یک اسباب‌بازی تا یک شهر. و برای ارتباط برقرار کردن بین این مقیاس‌های متفاوت. ما پتانسیل بیکرانی در ساختن مصنوعات داریم. اگرچه، ما باید با بینهایت‌ها زیرکانه رفتار کنیم. از میان همه‌ی ساختارهایی که می‌توانند خلق بشوند، تنها یک قطره از دریا است که با هم-سنخی ریاضی با ساختارهای طبیعی، زندگی، زیستی و یا بی‌جان، مراتبی از زندگی دارد. بیشتر چیزهایی که ما می‌توانیم بسازیم این مرتبه از همبستگی و نظام را ندارد. کاری که الکساندر می‌کند این است که به یک نقطه از اقیانوس اشاره می‌کند که گونه‌ای از ساختار را دارد و مرتبه‌ای از چیزهایی که ما می‌توانیم بسازیم را در بر می‌گیرد، اگرچه یک نقاشی، ساختمان و یا شهر باشد.

امروزه وقتی معمارها این‌را می‌شنوند، از آن‌جایی که ریاضیدان نیستند، وحشت زده می‌شوند. آن‌ها می‌گویند «شما حق انتخاب را گرفته‌اید!» ولی این کاملاً ناشی از سوء تفاهم است، چراکه ابعاد آن نقطه بینهایت است. بینهایت ساختار در دل همین نقطه وجود دارد. نکته این‌جاست که تعداد ساختارهای ممکن که در بینهایت‌های غیر قابل شمارش زندگی نمی‌کنند بیشتر از آن هستند. این امر برای مردم عادی باعث سرگیجه می‌شود. برای ریاضیدان‌ها به سادگی خوردن صبحانه است. به همین شکل، قیودی، ساختارهای زنده را می‌سازند، تعدادی از ساختارهای ممکن را محدود نمی‌کنند که همیشه بینهایت هستند. شما بیشتر از این انتخاب می‌خواهید؟

بلوهارد: در همان یک ذره همه کیهان را می‌شود جستجو کرد.

سالینگروس: مطمئناً!

بلوهارد: وقتی با دوستان هنر مندم در مورد این مسائل صحبت می‌کنم متوجه می‌شوم که آن‌ها معمولاً از دو چیز ناراحت می‌شوند. اول این که روشی عینی وجود دارد که بتوان با آن «حیات» را در یک ساختار اندازه گرفت. دیگر این که می‌شود در مورد زیبایی، برخورد علمی کرد. سالینگروس: پاسخ هر دو هم مثبت است.

بلوهارد: بطور خلاصه چگونه می‌شود آن‌ها را راهنمایی کرد. سالینگروس: شما نمی‌توانید آن‌ها را راهنمایی کنید. آن‌ها باید صبر کنند تا طبیعت نظم بیرون بیاید تا همه 1500 صفحه‌اش را بخوانند و بعد از سال‌ها با فحوای آن عجین بشوند. این یک دیدگاه نو به دنیا است، که به صورت جالبی، کافی هم هست؛ که به دیدگاه‌های قدیم که با آمدن مدرنیسم از بین رفتند برمی‌گردد. به سنت‌های مذهبی، سنت‌های فلسفی، سنت‌های شرقی، سنت‌های بومی معماری، سنت هنرهای محلی - هنرهای محلی قبل از این که به مد تبدیل شوند. این جوهره خلاق انسان است. مشکل این جاست که کلماتی که دو دهه‌ی اخیر استفاده شده خیلی سطحی و سخیف هستند. بنابراین ما پنج سالی وقت می‌خواهیم تا این قضیه هضم شود. حتی اگر همین حالا در کتابفروشی‌ها در دسترس باشد، مردم نمی‌دانند با آن چه کار کنند.

بلوهارد: سال‌ها پیش کتاب الکساندر در مورد کفپوش‌ها بیرون آمد و من آن را به یکی از دوستانم که منتقد تأثر بود نشان دادم. او برای ماه‌های بعد از آن نتوانست آرام بگیرد. سالینگروس: من پیش بینی می‌کنم وقتی مردم کتاب «طبیعت نظم» را بخوانند، آنرا گیج کننده می‌بینند و نمی‌توانند جوابی بدهند. و کم کم خواهند فهمید که چقدر مهم و عمیق است.

بلوهارد: امروزه یکسری نقاط عطفی وجود دارد: علوم کامپیوتر، زیست‌شناسی تکاملی، شکافت ژن به کران‌هایی هم نزدیک شده‌اند. و نتیجه آن‌ها نگاه و تفکری شگفت‌آور و خالص به هنر است. سالینگروس: انصافاً هم‌اینطور هم هست. این‌ها مرزهای علم را شکسته‌اند.

بلوهارد: چیزهایی شبیه به این در کارهای کسانی مثل فردریک ترنر هم دیده‌ام. سالینگروس: همان نویسنده؟ من او را خوب نمی‌شناسم، ولی ما مطمئناً هم‌نظر هستیم. او به تنهایی به نتیجه ساختارهای زنده رسیده و مثال‌هایی از فرم می‌آورد.

بلوهارد: او در مورد این نوشته که ادبیات و فرم‌های هنری که بر زمان و فرهنگ‌ها اصرار می‌ورزند نوعی ادبیات DNA ارائه می‌کنند. سالینگروس: این‌ها از جنس چیزهایی هستند که من و الکساندر می‌گوییم. وقتی شما به انقلاب‌های بزرگ علمی، سیاسی یا اجتماعی در گذشته نگاه کنید، مردم شروع به کشف چنین چیزهایی می‌کنند.

بلوهارد: کاملاً مشهوده. سالینگروس: من دوست دارم بگویم در آینده خیلی رایج خواهد شد، ولی نمی‌توانم زمان دقیقش را بگویم. ولی کاملاً آشکار است. علوم کامپیوتر باعث شده است شناخت تازه‌ای از درهم‌تنیدگی صورت بگیرد، و زیست‌شناسی تکاملی باعث فهم تازه و مقارنی از در هم‌تنیدگی شده است. و همه این‌ها در نهایت چراغی در زمینه‌های تار، روشن کرده است. بگذارید روی این حقیقت تأکید کنیم. من به نوشته‌های علمی رجوع کردم و از نتایج آن‌ها برای انتشار مطالب در زمینه معماری و شهرسازی بهره بردم؛ که فکر می‌کنم خیلی شسته و رفته است. الکساندر یک مرحله بالاتر از من است، چون نتایج‌اش در معماری برای متخصصین علوم کامپیوتر به طرز شگرفی بدیع و خیال انگیز است.

بلوهارد: درست است، من کتابی در مورد آن خواندم، کتاب «الگوهای نرم‌افزاری» ریچارد گابریل.

سالیانگروس: بنابراین ما کریستوفر را داریم که در زمینه ی "طبیعت نظم" تلاش می کند و با نتایجی می آید که برای جامعه علوم کامپیوتری، نو و رویایی به نظر می رسد - چنان که از او می خواهند در کنفرانس علوم کامپیوتر نطق اصلی را انجام دهد.

بلوهارد: من فیلم آن را دیدم. به نظر می رسید از بودن در آنجا وحشت زده است.

سالیانگروس: به من زنگ زد و گفت «این یک شوک در زندگی من است». او نمی توانست باور کند که آن ها فهمیدند که او چه می خواهد بگوید. او سخنرانی اش را انجام داد، و به نظر می رسید تشویق ایستاده آنها نمی خواهد تمام بشود. مثل روزهای Toscanin. بعد از آن، همه آن مردم اندیشمند با او حرف زدند، و او با خودش می گفت: «خدای من، این مردم کاری را که در طول دوره کارم انجام دادم از هر معماری بهتر فهمیدند». آن مردم فهمیدند و در نرم افزار استفاده می کنند.

بلوهارد: من معمولاً از جامعه هنری شرمنده می شوم. چرا آن ها این چیزها را زودتر و مشتاقانه تر نمی گیرند؟

سالیانگروس: یک نوع تحریم و بی توجهی درونی هست. آنهایی که در مسند امور قرار دارند، آنهایی را که به کارهای عملی اشتغال دارند نادان نگه می دارند چون با این ترفند خیلی ساده تر کنترل می شوند.

بلوهارد: از منظر کاربردی، بعضی از چیزهایی که شما از آنها دفاع می کنید خیلی کاربردی به نظر نمی رسد. برای مثال رد کردن آسمان خراش ها.

سالیانگروس: هیچ کس نپرسیده این آسمان خراش ها چه چیز هستند. آن ها فقط یکسری ساختمان های بزرگ هستند که آخرین تکنولوژی را برای کار کردن و اجرا نیاز دارند. ببینید به ساختمان های بزرگ دیگری که انسان ساخته نگاه کنیم - یک واحد پتروشیمی. یک واحد پتروشیمی چیزهایی را به هم متصل می کند که بر یکدیگر تأثیر می گذارند؛ قطعه هایی از یک فرایند شیمیایی و لوله ها، چون آن ها به هم وصل می شوند تا کار تکنولوژیک و صنعتی صورت گیرد. و هر بخش واحد پتروشیمی بر دیگر اجزاء اثر دارد.

بلوهارد: هدف، نظام را بوجود می آورد.

سالیانگروس: یک سیستم خودسازمانده است. نه تنها این چیزها در جای خودشان هستند بلکه هر قسمتی وجودش لازم است چون جزئی از کل می باشد. طبیعت یک واحد پتروشیمی باعث می شود که بصورت یک چیز بزرگ باشد. بنابراین انسان آن را بصورت افقی می سازد و آن هم کاربرد خاص خودش را دارد. حال به هر ساختمانی در طبیعت نگاه کنید به این شکل است. اجزاء با هم هستند چون روی هم اثر دارند. و با هم می مانند چون باهم کنش و واکنش دارند. و یک کل در هم تنیده را شکل می دهند که کاری را انجام می دهد. و اجزاء برای این هستند که بخشی از کاری که در کل صورت می گیرد را انجام دهند.

بلوهارد: دوباره، هدف.

سالیانگروس: درست است. بگذارید به آسمان خراش های مدرن بازگردیم. آنها چه چیز دارند؟ اجزایی که هیچ ربطی به هم ندارند. هیچ کدام از اجزاء در آنجا نیستند، برای این که به هم نیاز دارند تا با هم رابطه داشته باشند. آسمان خراش های امروزه، مثل مرکز تجارت جهانی معدوم، شامل مردمی در دفتر کارهایی که باهم کار ندارند. آنها با مردم بیرون از دفتر رابطه ی الکترونیکی داشتند. هیچ دلیلی که آن مردم با هم باشند نبود. این ضد نظریه تشکیل سیستم های درهم تنیده است.

بلوهارد: آنها یک دسته از اجزاء بودند که روی سرهم قرار گرفته بودند!

سالیانگروس: به این می گویند پشته - یک دسته از اجزاء که بدون هیچ رابطه ای روی هم انباشته شده اند. مقدار زیادی به تکنولوژی وابسته است تا از لحاظ هندسی و جغرافیایی آن ها را روی هم نگاه دارد. ولی هیچ دلیلی برای این کار نیست و مطلقاً هیچ دلیلی برای به سمت بالا رفتن آن نیست.

بلوهارد: اشکال بالا رفتن چیست؟

سالیانگروس: اشکال بالا رفتن این است که آسمان خراش ها شبیه درختانی هستند با برگ هایش - چیزی که بالا می بینید حتی بزرگتر از پایین است. آسمان خراشها باید تغذیه شوند. مثل تمرکز رؤس در یک شبکه است - شبکه الکتریکی، فاضلاب یا حمل و نقل.

بنابراین یک تجمع رؤوس در اینجا وجود دارد و وقتی تجمع رؤوس را داشته باشیم چیزها شدیداً متکی به فرد شده و غیر قابل ساماندهی می‌شوند. شما باید راه حل‌های تکنولوژیکی بیشتر و بیشتری طرح کنید تا از این شبکه تمرکزگرا محافظت کنید.

بلوهارد: شهر به خودش لطمه می‌زند تا آسمان خراشها برقرار بمانند.

سالیانگروس: شهر هزینه زیادی می‌پردازد. گاهی خودش را فقیر می‌کند- این امر زمانی که به زمین‌های افتاده‌ای که برای پارکینگ دور تا دور آسمان خراش‌ها را گرفته نگاه کنید مشهود است. هرچه ساختمان بلندتر می‌شود باید زیرش هم مقاومتر شود. وقتی پشتوانه ندارید مجبورید مثل انگل در اطراف پخش شوید. اگر پشتوانه دارید، خوب است. ولی آن‌هم بصورت سرسام آوری پرهزینه است، و نکته جالب این‌جاست که دلیلی برای این قیمت ندارید. چرا باید آن‌را بپردازید؟ شما پرداخت می‌کنید چون یک توتم است- شبیه توتم‌های چوبی سرخپوستان در سواحل شمال غربی است. یک توتم مذهبی از نظر میس و ندره و لوکوربوزیه است. ما این توتم‌ها را می‌پرستیم و می‌سازیم چون جزئی از فرهنگ ما شده است.

بلوهارد: وقتی در نیویورک قدم می‌زنم با خودم می‌گویم نگه داشتن آسمان خراش‌ها چقدر فضا از شهر گرفته است. آشغال، ورودی و خروج bay- اینها به راحتی می‌تواند نصف بلوک را بگیرد. در حالی که عابرین به این موضوع توجه نمی‌کنند.

سالیانگروس: مشکل بزرگتر پایین است. اگر تونل‌های زیرزمینی را در نیویورک نداشتید، در کمتر از یک ساعت از کار می‌ایستاد. البته یکی از شگفتی‌های تکنولوژی است که این کار انجام می‌شود ولی به شدت گران هم هست. چرا باید این کار را انجام داد؟ این سؤال را هیچ کس نمی‌پرسد.

بلوهارد: چیزی که در مورد تفکر پست مدرنیسم، مدرنیسم و دیکانستراکشن بیشتر از همه من را متعجب می‌کند این است که دوری هستند. و این یک اصل است که مردمی که به روش‌های (تسللی) فکر می‌کنند را نمی‌توان متوقف کرد. پس چه دلیلی وجود دارد که برای آنها دلیل آورده شود؟

سالیانگروس: من برای هیچ کس دلیل نمی‌آورم. من یک دانشمند هستم. همیشه یک دانشمند بوده‌ام. اکتشافات را به مردم ارائه می‌کنم و منتظر پاسخ از طرف آن‌ها می‌مانم. گاهی جوابی که می‌گیرم قابل قبول است و این به من کمک می‌کند تا در مورد تفکراتم مطمئن‌تر شوم. گاهی هم پیش می‌آید که نتیجه قابل قبول نیست و این مرا ناراحت می‌کند. من خودم را سازنده یک ساختمان می‌بینم که امیدوارم در آینده کار کند. من بر اساس نتایجی که از تلفیق دانش‌های کشف شده‌ای که برای آفرینش چیزهای مختلف مفید هستند، می‌سازم.

بلوهارد: کلاس‌های زیادی را در طول سال‌ها گذرانده‌ام و می‌دانم که ایده‌ایی که در آن هر قانون یا دستورالعملی باشد- یا این که علم ممکن است نقشی در خلاقیت داشته باشد- از دیدگاه اهل هنر ضد هنر تلقی می‌شود.

سالیانگروس: ولی علم می‌تواند در خلاقیت مفید باشد. این دروغ بزرگی است که علم جلوی خلاقیت را می‌گیرد. بگذارید یک نگاهی به هنرمندان گذشته ببینیم. آن‌ها تا اندازه‌ای اهل علم بوده‌اند. آن‌ها نقاشی‌های خودشان را ترکیب می‌کردند. آن‌ها باید پرسپکتیو و آناتومی و قانون اثرات رنگ را می‌خواندند. در هنر مقدار زیادی هم علم دخیل بوده است و بطور شگفت‌آوری علم در معماری تأثیر داشته است. چیزی که الان هست، این است که علم به دشمن بدل شده و لوکوربوزیه با دگرگون جلوه دادن حقیقت ادعا می‌نمود که علم پشتوانه‌ی نظریه‌های مسخره‌آمیز اوست.

بلوهارد: او ذکاوتی شیطانی داشت!

سالیانگروس: ادعای این که علم در کنار کارهای اوست هم خود نوعی بسته‌بندی کردن است. شما این نظریه‌های مسخره را دارید و لوکوربوزیه این‌ها را در ژورنال خودش چاپ می‌کند. ژورنالی که خودش ویرایش و چاپ می‌کند، با این ادعا که «این نظریه‌ها بر پایه آخرین یافته‌های علم است». و هیچ دانشمندی هم در آن نظر نکرد تا بگوید: «این مهمل است.»

بلوهارد: این زمینه کار شماست وقتی برای مثال با آن چه دیکانسی از نظریه آشوب ارائه می کند دست و پنجه نرم می کنید.

سالیانگروس: این در مورد آنها کاملاً مشخص است که از کلماتی استفاده می کنند که معنی آنها نمی فهمند- آشوب، غیرخطی بودن، فرکتالها- و مدعی می شوند که معماری دیکانستراکشن را توجیه می کند. کسانی که این کتاب را می خوانند می گویند "اوه! این خیلی جالبه". این دقیقاً همان چیزی است که بسته بندی کردن گفته می شود. این نوعی پاسخگویی است- مثل بازسازی فیلم های سیاه و سفید بصورت رنگی سی سال بعد از آن. مبلغ بزرگ، زیگفیرد گیدئون، کتاب قطور «فضا، زمان و معماری» را نگاشت تا بگوید معماری مدرن بر پایه فضا- زمان و تئوری های انیشتین بنا نهاده شده است! او هیچ چیز از تئوری انیشتین نمی فهمد. کاملاً مضحک است! ولی اثر او هم چنان یکی از کتاب های پایه برای دانشجویان معماری است. من این را می فهمم چون به روابط ویژه و کلی فکر کرده ام. ولی برخی از دانشجویان بی چاره که این ها را در کتاب می بینند، به راحتی باورشان می کنند.

بلوهارد: آنها ناگزیر هستند.

سالیانگروس: بله، بنابر این به کاری شبیه به کار گیدئون می گویند دیکانستراکشن بر پایه علم روز بنا شده است. به کاربرد واژه ی «جدید» توجه کنید. تئوری آشوب و فاجعه، به نظر جذاب می رسد. آنها علم جدید را بر اساس آن چه در کتاب های رایج عامیانه که در مورد علم نوشته شده، تعریف می کنند. بنابراین بدون هیچ رابطه ای مدعی هستند که «ساختمان های دیکانستراکشن بر اساس علم روز ساخته می شوند». این رابطه ای مضحک است. ولی از آن جایی که معماران از تحلیل های منطقی دور افتاده اند نمی توانند تشخیص دهند که این ها مشکل دارند.

بلوهارد: من همواره از این که مردم خلاق و هنرمند غالباً چقدر می توانند غیر معقول باشند، تأسف می خوردم. اگر چه شاید با استعداد باشند، اما توانایی آنها در استدلال خیلی خوب نیست. علاوه بر این در مدارس هنر و معماری توانایی آنها در استدلال تقویت نمی شود.

سالیانگروس: درست است. این سؤالی در زمینه آموزش است. شما یا باید منطقی و تحلیلی فکر کنید یا این که یک مکتب رو پذیری. پس این امر محصول آموزش است. حتی آدم هایی که اصلاً آموزش ندیدند هم بصیرت فطری خاصی دارند که نمی گذارد چیز بنجلی به آنها قالب شود. اما وقتی آنها یک نظام آموزشی داشته باشند که مردم را جوری بار بیارورد که یک مکتب را بپذیرند، و به دنبال آن منطقی فکر نکنند، آن وقت نتیجه، تلقین کردن از آب در می آید. بیشتر دانشجویانی که در رشته های علمی تحصیل می کنند یاد می گیرند که تحلی لگرا و منطقی فکر کنند. این همان کاری است که باید انجام داد و همان نقطه ای انفصال عظیم گونه های علم با اقسام هنر است که دقیقاً برآمده از آموزش آنهاست.

بلوهارد: وقتی در این مورد با مردم صحبت می کنم، ناگزیر با این سؤال مواجه می شوم که آیا شخص مورد نظر از استعداد بهره ای دارد. این جور بحث ها را خیلی جذاب نمی دانم.

سالیانگروس: استعداد واژه ای است که درکش مشکل است.

بلوهارد: وقتی شما به کارهای گهری و حدید یا آیزنمن نگاه می کنید، آیا ذوق و استعدادی در آنها حس می کنید؟

سالیانگروس: نه! ولی این به این معنی نیست که آنها استعداد ندارند. من فکر می کنم قضاوت در مورد با ذوق بودن آنها کاری مشکل است. استعداد زمانی مشخص می شود که یکسری قوانین داشته باشی که مردم یا به آنها توجه کنند یا نسبت به آنها بی تفاوت باشند. وقتی به مردم مختلف یکسری قوانین می دهید و می گوئید «با این قوانین یک چیز تازه ای بسازید»، این جاست که استعداد خودش را نشان می دهد. کسانی که با استعدادتر باشند چیزهای جالب تر بیشتری را با استفاده از همان قوانین می سازند.

بلوهارد: بدون چارچوب، ما هیچ معیاری برای قضاوت نداریم!

سالینگروس: تقریباً می‌توان گفت به روش دیگری هم قضاوت در مورد استعداد غیرممکن است. من به دنبال یک سیستم آموزشی هستم که دانشجویان با استعداد کمتر را چنان آموزش داد که با استفاده از قوانینی معماری‌ای انسانی بسازند. این آرزوی من است.

بلوهارد: من معمولاً آموزش آشپزی را به عنوان روشی برای آموزش معماری می‌دانم. دوستانی دارم که به مدارس آشپزی رفته‌اند و همچون آموزش شیمی، آموزش‌های جامع و دشواری دیده‌اند.

سالینگروس: این اساس علمی آشپزی است.

بلوهارد: و بعد از آن آمادگی پختن هرگونه غذایی را داشته‌اند.

سالینگروس: آموزش معماری باید همین شکل باشد. باید دقیق باشد و تکنیک‌ها را انتقال دهد. این می‌تواند ساختار آموزش معماری را از نو بنا کند بطوری که دانشجویان در سال اول «زبان الگو»ی الکساندر، «معماری: انتخاب یا جبر» لئون کرییر (که نایاب است و اگر خوش شانس باشید می‌توانید یک کپی از آن را پیدا کنید) و پنج یا شش کتاب جالب دیگر که به شما می‌گوید چگونه کار کنید. به همین شکل به شما آموزش داده می‌شود که چگونه چیزها را در کنار هم بچینید که تا ساختمان‌های انسانی تولید کنید که انسان از آن لذت ببرد، در آن راحت باشد و در مجموعه شهر کار کند ... و می‌آموزد که چگونه شهر را بسازیم. اکنون در پایان دوره آموزش دانشجویانی که از قریحه سرشاری برخوردار نیستند یکسری دانسته‌های پایه دارند که می‌توانند بروند و انبار کالا، فروشگاه و یا یک جایگاه سوخت‌گیری طراحی کنند که خیلی بد هم نیست - چون تکنیک‌های لازم را آموخته‌اند و چیزی را قرار نیست خراب کنند. از طرفی دانشجویان باهوش‌تر در صورت حمایت مالی شاهکارهایی را خواهند آفرید.

بلوهارد: برداشت من این است که خوب است شما به عنوان یک دانشمند به الکساندر برای دانشی که روی آن کار می‌کند، اطمینان می‌دادید. نظر شما در مورد این دیدگاه چیست؟

سالینگروس: یک لحظه صبر کنید. الکساندر به چک کردن من نیاز ندارد. الکساندر یک دانشمند است. نقش من چک کردن کار او نیست. کار من این است که یک دوست باشم و کارش را ویرایش کنم و ایده‌ها را از آن بیرون بکشم. من کارهای بعدی را تعریف می‌کنم. در 20 سال اخیر، با الکساندر روی «ماهیت نظم» کار کرده‌ام. خیلی زود فهمیدم این کتاب می‌تواند به اهمیت کتاب «اساس بشر» و «پرینسیپیا» باشد. من نمی‌خواستم خودم را با آن قاطی کنم - این کتاب مثل فرزند الکساندر است. ولی من در ویرایش آن به او کمک خواهم کرد. بنابراین او را در برکلی یا انگلیس می‌بینم و یا متن کار را برایم ارسال می‌کند. من هم آن را مطالعه کرده و ویرایش می‌کنم، زواید را از آن حذف می‌کنم و برای یک پارچگی متن پیشنهاد می‌کنم که برخی جاها را بازنویسی کند. در مرحله بعد وقتی کار را برمی‌گرداند دو برابر شده اگرچه وقتی بررسی می‌کنم می‌بینم که پیشنهادهای من را اعمال کرده، ولی چیزهای شاخص تازه‌ای را هم به کار اضافه کرده است. من این کار را تکرار می‌کنم تا او را تحریک کنم تا نظریاتش را پرورش دهد. و ما مباحثی در زمینه‌ی این که بهترین حالت ارائه‌ی این کار چیست داشته‌ایم.

بلوهارد: این باید خیلی جالب باشد.

سالینگروس: خیلی جالب. بنابراین الکساندر به چک کردن من از لحاظ علمی نیاز ندارد. او در همه‌ی زمینه‌ها با علم به اندازه من آشناست. من هم تا الان در این 20 سال نظرهایی برای خودم داشته‌ام که از آنها یادداشت‌هایی هم برداشته‌ام و احساس کردم که به اندازه کافی پر شده‌ام و در نتیجه زمان آن است که انتشار پیدا کنند - ایده‌هایی که در زمان همکاری با الکساندر بدست آورده‌ام و از ایده‌های او متفاوت هستند، چون من هم آدم متفاوتی هستم و متفاوت فکر می‌کنم. این‌ها می‌تواند مکمل کارهای الکساندر باشد و به آنها کمک کند. من چیزهای متفاوتی را به روشی متفاوت می‌گویم، ولی به سوی یک هدف می‌روند.

بلوهارد: من از کارهای شما روی مسئله مقیاس‌بندی و سلسله مراتب، خیلی تأثیر گرفتم.

سالینگروس: عدد نباید خیلی جدی گرفته شود. نکته مهم وجود سلسله مراتب است، نه عدد. سلسله مراتب شاه کلید خصوصیات طبیعت و عالم است. در این حد مهم است، و یکی از چیزهایی است که طراحان مدرن آن را از بین برده‌اند، هم در مقیاس معماری و هم در مقیاس شهری. و به این شکل به همه جا آسیب زده‌اند.

بلوهارد: شما فکر می‌کنید اعتراض آنها نسبت به سلسله مراتب در چیست؟

سالینگروس: من در این زمینه نظری ندارم. از کلمه «سلسله مراتب» در همه جا به اشتباه و به روشی کاملاً اشتباه استفاده شده است، تا به عنوان یک ساختار قدرت تلقی شود و مرتبه‌ی بالایی به مرتبه‌ی پایینی کنترل دارد. در صورتی که سلسله مراتب ریاضی صرفاً به معنی قرار گیری چیزهای مختلف در مقیاس‌های متفاوت است. برخی چیزها در مقیاس کلان هستند، برخی در مقیاس متوسط و برخی هم در مقیاس‌های کوچک و کوچکتر. در ترتیب صعودی و نزولی. این معنی «سلسله مراتب» است. هیچ چیزی در مورد قدرت وجود ندارد. قدرت فقط یک سوء تعبیر است.

بلوهارد: این خنده‌دار است.

سالینگروس: این هم نوعی سوء استفاده از کلمات است. دیکانسی‌ها واژه‌ی «فراکتال» را همه جا استفاده می‌کنند. آنها به معنی در هم شکسته از آن استفاده می‌کنند. ولی «فراکتال» به معنی «در هم شکسته» نیست.

بلوهارد: انتظار شما از شبکه جهانی چیست؟

سالینگروس: خوب، به من اجازه بدهید سوال قبلی شما را پاسخ بدهم. چیزی که من می‌خواستم ای است که افکار الکساندر و کریبر را به شبکه بکشم و برای اولین بار خودم این کار را کردم. یک صفحه‌وب در مورد الکساندر راه اندازی کردم که به سایت‌های موجود در زمینه علوم کامپیوتر ارتباط داده بود. من همیشه می‌گفتم «الکساندر، من فقط این کار را کردم و 3000 بازدید کننده در ماه دارم». مردم به دنبال اطلاعات هستند. تو باید از دوستان در زمینه علوم کامپیوتر کمک بگیری تا صفحه‌های وب راه اندازی کنی» بعد از چند سال او این کار را انجام داد. او سایت زبان الگو¹ را راه اندازی کرد، که بسیار موفق بود. وقتی چندین سال بعد کریبر را دیدم به نظرم رسید که او یک معمار شاخص کلاسیک است، خیلی متفاوت با الکساندر. کریستوفر دانشمندی جهانی است و قوانینی را ارائه می‌کند که همه معماری‌ها را شامل می‌شود.

بلوهارد: بیشتر به نظر می‌رسد که کریبر به زمینه‌های زیبایی شناسی و شاعرانه گرایش داشته باشد.

سالینگروس: کریبر قوانین درست معماری انسانی را در قالب معماری کلاسیک غرب ارائه می‌دهد. اگرچه این قوانین خیلی محدود است ولی نتیجه‌ی جالبی دارد. هدف در آثار الکساندر و کریبر یکی است -- مثل یک برش از یک کیک بزرگ که طعم همان کیک را دارد. ولی من احترام زیادی برای کریبر قائلم، چراکه در 30 سال گذشته مورد هجوم نشریات مختلف معماری قرار گرفته است.

بلوهارد: کریبر از طرف خیلی از طراحان مدرن به عنوان فاشیست معرفی شده است.

سالینگروس: برای بی‌اعتبار نمودن دیدگاه او نسبت به یک شهر اروپایی انسانی هر کاری می‌کنند.

بلوهارد: ولی در اینترنت همه‌ی محدودیت‌ها برداشته شده‌اند. مردم اطلاعاتی را بدست می‌آورند که به دنبال آنها هستند.

سالینگروس: بله، الان برخی از مردم می‌توانند توسط شبکه جهانی با الکساندر رابطه برقرار کنند - مستقیماً از طریق صفحه شخصی او که دو بخش دارد، یک بخش آزاد و بخشی که نیاز به ثبت نام دارد. شما می‌توانید آنرا پیدا کنید و بفهمید او چه کسی است و چه می‌گوید، که تا پیش از این به غیر از رجوع به کتاب «زبان الگو» میسر نبود. این کار برای مثال برای مردم آفریقای جنوبی که با من مکاتبه می‌کنند خیلی مهم است. یک کپی از «زبان الگو» در آنجا به قیمت دو ماه حقوق است. یک ترجمه اسپانیایی از آن کار موجود است ولی خیلی وقت است که نایاب شده. ولی هرکسی در آنجا می‌تواند وارد سایت شود و نوشته‌ها را بخواند.

1- Patternlanguage.com

بلوهارد: شما با آفریقای جنوبی هم رابطه دارید؟

سالیانگروس: بله، مقاله‌های من آنجا ترجمه می‌شود.

بلوهارد: چه جوابی از سوی معماران می‌گیرید؟

سالیانگروس: من همکارانی از سراسر جهان دارم که با من موافق هستند. معماران برایم می‌گویند که از کارهای من لذت می‌برند، از مقالاتم در طراحی ساختمان‌ها استفاده می‌کنند، تا چه اندازه مقالاتم آزادی‌بخش است، و تا چه اندازه از گروه ما برای ارائه‌ی تم معماری انسانی سپاسگزارند. گروهی می‌گویند که این چیزها را در گنجی نگه می‌داشته‌اند، چون آنها از انجام آن چه ما ارائه می‌کنیم در واقعیت می‌ترسیده‌اند. و می‌گویند «در مقالات شما پشتوانه‌ای برای آن چه ما می‌خواستیم انجام دهیم وجود دارد، و به سبب این پشتیبانی از شما سپاسگزاریم».

بلوهارد: به نظر من شبیه یک گروه زیرزمینی معماری است؛ مردمی که اگرچه می‌ترسند، اما در مورد این‌ها فکر می‌کنند و احساس دارند.

سالیانگروس: ایمیل‌هایی از سراسر جهان به دستم می‌رسد که در آن گفته‌اند به نظر آنها این آزادی است. من نمی‌خواهم نقش خودم را خیلی بزرگ جلوه دهم. ولی مردمی که با مقالات من برخورد کرده‌اند، چون از طریق اینترنت به آنها دسترسی پیدا کرده‌اند، بعد با کریستوفر الکساندر و لئون کرییر و باقی این گروه گسترده آشنا می‌شوند. این شبیه شنا کردن در یک استخر عسل است، به علت آن که کشف بزرگی که کرده‌اند [آشنایی با این گروه]. من و همه‌ی دوستانم در این گروه اگرچه توسط تشکیلات و نشریات معماری به حاشیه رانده شده و محروم شده‌ایم، اما چیزی بسیار متفاوت برای ارائه دادن داریم. بنابراین وقتی یک نفر با این‌ها برخورد می‌کند، مثل این است که با دنیای تازه‌ای آشنا شده باشد.

بلوهارد: شما چه برنامه‌ای برای انتشار دارید؟

سالیانگروس: به تدریج می‌کوشم تا از انتشار مقالات کوتاه در زمینه‌ی معماری و طراحی در مجلات مهم گذشته و مقالات مجادله‌آمیزتری را در شبکه‌ی جهانی نشر دهم. به نظر می‌رسد که دیگر وقتش رسیده باشد.

بلوهارد: شما فکر می‌کنید چه تأثیری داشته‌اید؟

سالیانگروس: خوب، لئون کرییر ده سال قبل کتاب زیبایی منتشر کرد که شامل پروژه‌هایش تا آن زمان بود (دیگر منتشر نمی‌شود ولی بعضاً می‌توان آن را یافت). آن کتاب متأسفانه کمترین تأثیری در تشکیلات معماری نگذاشت. تغییراتی که روی داده می‌تواند ملاک آن چه که بر می‌گذرد نیز باشد. برای مثال از من خواسته شد که به عنوان سخنران اول در کنفرانس شهرسازان اروپایی شرکت کنم. من موافقت کردم چون بجای رم کولهاس انتخاب شده بودم. من در NPR به عنوان معمار برای بحث در زمینه‌ی حفظ مدرنیسم دعوت شده بودم. من هم در مقابل سیاست‌های در پیش گرفته شده به مجادله برخاستم. (نیکوس در حالی که بلند می‌خندد ادامه داد). گفتم یک نفر باید حفظ مدرنیسم را برای یکایک این آثار مورد بررسی قرار دهد. در گنگره شهرسازی نوین به خاطر آن که در اروپا بودم، سخنرانی کردم. این دعوت‌ها هم‌چنان نشان دهنده‌ی موفقیت هستند. این قبیل دعوت‌ها از جانب معماران نیست و بیشتر از شهرسازان و باز هم بیشتر از اروپاست.

بلوهارد: یعنی شهرسازان اروپایی و جنبش شهرسازی نوین در ایالات متحده.

سالیانگروس: شهرسازان اروپایی به این قضیه توجه خوبی کردند، ولی در مقابل چیز زیادی از معماران جهان دیده نشد. فقط معماران خاص و مخصوصاً دانشجویان معماری که رابطه‌ای داشتند. به نظر می‌رسد در ایالات متحده جنبش شهرسازی نوین در مورد من خیلی خوش‌بین باشند.

بلوهارد: خیلی خوب است که می‌شنویم مردم بیشتری چشم و گوششان با گذشت زمان باز می‌شود.

سالیانگروس: گنگره شهرسازی نوین چند سالی پیش نبود، و این خودش یک پیشرفت بزرگ است. تا جایی که برنامه‌ریزان شهری اروپا به این نتیجه رسیدند که خودشان را با اجرای مدل‌های قدیمی پیش از جنگ خراب کرده‌اند. خیلی از شهرها دریافته‌اند که باید

مدل‌های تازه‌ای را اعمال کنند. آشی در حال پختن است. این یک جنبش است و نشان دهنده باز شدن دیدهاست. به صورت بسیار عجیبی خودم را در یک همزیستی در یک لبه‌ی تیز با اشخاصی می‌بینم که با آنها توافق ندارم — اشخاصی مانند رم کولهاس که سر هیچ چیزی با او توافق ندارم؛ و اشخاص دیگری که به عنوان نخبه نیویورک را تصویر کشیده و چگونه ساختن یک شهر را برای هزاره‌ی جدید بدون از بین بردن آن‌چرا که در شهر قدیم جالب می‌نمود، به تصور می‌کشند. تنها معیار رایج جدید این است که از این غول‌های مدرن که بعد از جنگ جهانی دوم ساخته شده اند دوری کنیم. چنین همزیستی‌ای عجیب است که هر چه بیشتر پذیرفته می‌شود، هنوز برنامه‌ریزان شهری و تصمیم‌سازان در اروپا نتوانسته‌اند بین من و دوستانم با کسانی که چیزهای دیوانه‌وار و وحشی می‌گویند تفاوتی قائل شوند.

بلوهارد: شما در نظر آنان خیلی رویایی هستید.

سالینگروس: ولی این یک پله به جلو است. به معنی درک این است که توده‌های یک‌پارچه مدرنیسم پیش از جنگ، بیشتر اروپا را خراب و تباہ کرده است.

بلوهارد: از کجا می‌دانید که شما درست فکر می‌کنید و سیستم معماری ارتودکسی اشتباه است؟

سالینگروس: من به عنوان یک دانشمند آموزش دیده‌ام. از قضا الکساندر هم همین‌گونه است. دانشمندان آموزش داده می‌شوند تا واقعیت‌های جهان را کشف کنند. وقتی ما فکر می‌کنیم چیزی را کشف کرده‌ایم و آن چیز با روش‌های علمی آزمایش شد، که با روش‌های سیاسی فرق می‌کند، بر عقیده خود استوار هستیم. ما بر همه‌ی گرایش‌های تمدن که مبتنی بر افسانه‌ها و خرافات است، واقفیم. بنابراین آماده‌ایم تا از ایده‌ای که بر اساس روش‌های علمی بدست آمده در مقابل میلیون‌ها انسان دفاع کنیم و همین‌طور در مقابل مؤسساتی که این چنین‌اند، چون ما می‌دانیم که این ایده‌ها گزیده شده‌اند، مانند روند داروینی. میدان علم بسیار خشن و رقابتی است، چراکه در آن ایده‌ها با بازبینی و تکرار پذیری نتیجه‌ها سنجیده می‌شوند. همه دانشمندان به ایده‌ها هجوم می‌آورند، ولی آنهایی که از این میدان رد می‌شوند صحتشان با روش‌های علمی سنجیده شده است. روش‌گزینش ایده‌ها در جهان معماری عمدتاً متکی بر قدرت است. معماران و دانشجویان معماری به چیزی باور دارند چون شخص بزرگی آن‌را گفته است. در مقابل دانشمندان چیزی را باور دارند چون مورد تهاجم دانشمندان قرار گرفته و از این ورطه بیرون آمده است. آن چیز به قوت خود باقی مانده چون شما می‌توانید آن را تجربه و آزمایش کنید، یا 60 نفر دیگر آن را محاسبه کرده و گفته‌اند، بله، این درست است. این فرایند با آن‌چه که در نظام ارتودکسی معماری رایج است، کاملاً فرق می‌کند. وقتی نتایج آن از این پروسه گذشت وارد کتاب‌های درسی شده و مرجعیت می‌یابند.

بلوهارد: به نظر شما، کریر و الکساندر بهتر از مردم می‌دانید چگونه می‌خواهند زندگی کنند. چه کسی می‌تواند بگوید این جور که الان زندگی می‌کنید را دوست نداشته باش؟

سالینگروس: درست است. الکساندر، کریر، من و دوستانمان که تعداد قابل توجهی هم هستند، باور داریم که می‌دانیم بیشتر مردمی که شستشوی مغزی نشده‌اند چه چیزی می‌خواهند. امروزه بسیاری از مردم در سرتاسر جهان با عکس‌ها و آموزش‌هایشان شستشوی مغزی شده‌اند. برای حدود 60 سال اخیر، مدارس ما می‌گفته‌اند که مدرنیسم یعنی آینده و به بهانه‌ی پیشرفت، بهداشت و غیره دستگاه تبلیغاتی مدرنیسم را پراکنده‌اند.

بلوهارد: به بهانه زیبایی و فریبندگی.

سالینگروس: البته ... به بهانه‌ی موفقیت‌های اقتصادی افراد، منطقی فکر کردن — همچنین فرم‌های خالص ریاضی. این‌ها همگی چیزهای مثبتی هستند. آنها رابطه‌ی سیاسی محکمی بین نوع معماری‌شان و آزادی با رهایی از اجبار و ظلم سال‌های پیشین برقرار کرده‌اند. همه این‌ها دروغ است. ولی آن‌ها راه خود را به فرهنگ ما باز کرده‌اند. در مقابل ما مدعی هستیم که می‌دانیم مردم چه می‌خواهند به دلیل ساختار زیستی و وراثتی انسان‌ها. امروزه بسیاری از مردم این تبلیغات را پذیرفته‌اند. آنها از لحاظ روانی شرطی شده‌اند. بنابراین شما اگر در خیابان از کسی نظرش را بپرسید، احتمالش وجود دارد که بگوید «من اینها را دوست دارم. من این ساختمان‌های بلند، که از مکعب‌های شیشه‌ای ساخته شده‌اند را دوست دارم!». ما نمی‌گوییم همه علایق و نفرت‌های شبیه به یکدیگر دارند. اما ما از بنیان‌های

زیستی ساختار انسان آن قدر مطمئن هستیم که انتظار داریم با برداشته شدن این تبلیغات از مردم تحت تلقین قرار گرفته، آنها دوباره می‌توانند بفهمند حقیقتاً چه می‌خواهند، و آنها بیش از پیش با ما موافق خواهند بود. ما معتقدیم که با زمین و طبیعت بهتر رابطه برقرار خواهند کرد.

بلوهارد: کدام گونه از کارهای معماری جدید برای شما امیدوار کننده است؟ برای مثال شهرسازی نوین؟
سالینگروس: البته.

بلوهارد: به نظر می‌رسد الکساندر خود را در کنار آنها می‌بیند، ولی مجادله‌هایی در مورد دستاوردهایشان داشته است.

سالینگروس: خوب الکساندر یک کمال طلب (پرفکشنیست) است. من خوشحال هستم که در جریان شهرسازی جدید هستم، و از آن چه آنها انجام می‌دهند خرسندم. من ترجیح می‌دهم نیمه‌ی پر لیوان را به جای نیمه‌ی خالی ببینم.

بلوهارد: شما بیشتر در مورد ساختمان‌ها فکر کرده‌اید، ولی خط فکری شما برای من این حس را ایجاد می‌کند که پتانسیل کار در رشته‌های دیگر هنری را هم دارید.

سالینگروس: آن دید تبدیل به زنجیره‌ای از واکنش‌ها می‌شود، ولی من سعی می‌کنم به آن توجه نکنم.

بلوهارد: برای من جالب است که افراد دیگر در زمینه‌های دیگر هنری به این جایگاه نرسیده‌اند.

سالینگروس: آنها از آن باخبر نیستند. اما وقوف آنها از این دستاوردها حادثه‌ی عظیمی است و در حال اتفاق افتادن است، که در آن صورت به زنجیره‌ای از عکس‌العمل‌ها تبدیل می‌شود. ولی هیچ‌کس نمی‌تواند پیش‌بینی کند که اولین مرحله‌ی یک انقلاب معماری و شهرسازی کی به پایان خواهد رسید. شهرسازی پیش از معماری اتفاق می‌افتد. این غیرمنتظره است. ولی مرحله‌ی بعدی انقلاب در چه زمینه‌ای خواهد بود، هنرهای بصری، موسیقی، ادبیات؟ غیرقابل پیش‌بینی است.

بلوهارد: آیا دلیلی وجود دارد که فکر کنیم این اصول کلی در زمینه‌های دیگر بکار بسته نشود؟

سالینگروس: این اصول در زمینه‌های دیگر هنری به کار بسته می‌شوند. من در مورد گسترش این انقلاب مطمئن هستم. ولی جاهایی هست که باید جنگید. دیگران [پس از ما] مجبور خواهند شد تا بجنگند.

بلوهارد: شما ایدئولوژی مدرنیسم را با ویروس مقایسه کرده‌اید. از دیدگاه ما ویروس یک چیز بد است، اما آیا نمی‌توانیم بگوییم که از دیدگاه داروینی ویروس چیز ارزشمندی است؟

سالینگروس: شما بدون توجه به اعتبار نمی‌توانید در مورد معماری با من بحث کنید. دانشمندان می‌خواهند تا به چیزها اعتبار دهند. ما تمام وقت خود را می‌گذاریم تا چیزهای مختلف را بازبینی کنیم. تنها زمانی گام به یک مرحله‌ی بی‌نظمی از شناخت‌شناسی می‌گذاریم که راهی برای بازبینی وجود نداشته باشد. تنها در آن صورت می‌توانید از نظریه‌های موازی استفاده کنید. ولی هر چیزی که این‌جا بدست شما می‌رسد را می‌خواهید تعریف کنید. بنابراین روش درست و غلط شاخص‌ترین روش علمی است. در علم اعتبار در زمینه‌های اخلاقی و معنوی نیز با گستره‌ای کمی بیشتر از این واژه مطرح است. چون ما می‌دانیم چه چیز برای ارتقاء سلامت انسان، سلامت بشر جامعه، اکوسیستم و غیره خوب است یا بد. و ما هر چیزی که به آنها آسیب بزند را خطرناک‌ها قلمداد می‌کنیم. بنابراین از این دیدگاه یک ویروس مضر است. در عین حال می‌دانیم که یک ویروس در طبیعت بیولوژیک خود بسیار موفق است.

بلوهارد: آمیخته شدن با الکساندر و این ایده‌ها برای شما چگونه است؟

سالینگروس: چیزها را با عمق بیشتری می‌بینم. با مردم و روابط و شهرها و ساختارها - حتی زن و فرزندانم - را به گونه‌ای پربار تر برخورد می‌کنم. اشیاء دست‌ساز قدیمی را به گونه‌ای جدید قدر می‌نهم. نتایج بسیار پرباری به دنبال داشته است.

بلوهارد: می‌خواهید مردم دیگر چه چیز را ببینند؟ آنها متوجه چه چیزی نیستند؟

سالی‌نگروس: آنها زیبایی جهان را نمی‌بینند. ما باید به زمینه‌های مذهبی رجوع کنیم. جهان زیباست، و ما مخلوقات عالم هستیم. اگر شما فردی مذهبی باشید می‌گویید که ما مخلوق خدا هستیم. زیبایی‌ای توانمندی وجود دارد که ما را به عالم پیوند می‌دهد. اما بسیاری از مردم این را نمی‌فهمند، چراکه این ایده‌ها و تصاویر احمقانه پیوند آنها را با عالم گسسته است. آنها همه‌ی این چیزهای جالب را از دست داده‌اند.

بلوهارد: فکر می‌کنید کارهای شما به آنها کمک می‌کند؟

سالی‌نگروس: من می‌دانم که کارهای من به عده‌ی زیادی کمک کرده است. حتی اگر فقط به آنها بگویم که کتاب‌های الکساندر وجود دارد. این خودش به خودی خود دستاورد بزرگی است.

بلوهارد: این آثار جنبه‌های افسانه‌ای و مذهبی دارد. این شما و الکساندر را در معرض خطر قرار نمی‌دهد؟

سالی‌نگروس: مرا آسیب‌پذیر نمی‌کند، اما الکساندر را آسیب‌پذیر می‌کند.

بلوهارد: چگونه؟

سالی‌نگروس: جلد چهارم «طبیعت نظم» کار فلسفی/مذهبی عمیقی است. الکساندر سی سال پیش در قالب دانشمندی بی‌احساس شروع به کار کرد که آن اندازه مذهبی نبود که این‌ها را بنویسد. او به مانع بزرگی برخورد و برای پشت سر نهادن آن مانع دریافت که ناگزیر باید به برخی چیزها تن در دهد — مانند دارویی تلخ که باید خورد.

بلوهارد: آن چیز چه بود؟

سالی‌نگروس: پذیرش این که برخی از بخش‌های مذهب و فلسفه چیزهایی برای گفتن دارد. و البته کنجکاوی او مجبورش کرد این سد را بشکند، بنابراین او جلد چهارم را نوشت.

بلوهارد: وقتی «ماهیت نظم» را می‌خواندم چیزی که به یادم آمد «شهر خدا»ی آگوستین بود. الکساندر هم

ساختمان‌هایی داشت که به آن وابستگی فکری داشتند.

سالی‌نگروس: البته. این وابستگی بسیار عمیق است، چراکه از الکساندر چنین چیزی انتظار نمی‌رفت؛ او با خود، با این اثر و با این مفاهیم جدال جانانه‌ای کرد. نهایتاً او به این جریان وارد شد و این جریان نیز ادامه یافت. او آن را پذیرفت. من فکر می‌کنم اگر جلد چهارم بیرون بیاید مدال تمپلتون به خاطر پیوند مذهب و انسانیت به کریستوفر اهدا خواهد شد. و احتمالاً او نیز به این خاطر کاملاً مبهور خواهد شد. اما من نمی‌توانم فرد دیگری را لایق آن بدانم، بغیر از فیزیکدان فریمن دایسن که کتابی زیبا با عنوان «از همه سو، بی‌انتها» را نوشت.

بلوهارد: وقتی «ماهیت نظم» منتشر شد، و تیرها به سمتش نشانه رفتند، الکساندر چه خواهد کرد؟

سالی‌نگروس: او شخصیتی بسیار شجاع دارد. از رفتن در مقابل هجوم بی‌می ندارد. من از این ویژگی او خوشم می‌آید- او پذیرای آنهاست. من هم آماج حملات قرار خواهم گرفت.

بلوهارد: شما از این که در مورد مسائل مذهبی بنویسید بیمی ندارید؟

سالی‌نگروس: من ذاتاً یک مذهبی میانه رو هستم، بیشتر از الکساندر. ولی من هیچوقت رابطه‌ای برقرار نکرده‌ام. با کریستوفر بودن این را به من نشان داده که مذهب بسیار عمیق است، و پس از قرن‌ها زمان آن رسیده که آن‌چه مذهب تاریخی ناگزیر ارائه کرده را بپذیریم. در عین حال باید بسیار مراقب تمام نکات منفی و مخربی که در طول قرون روی داده نیز باشیم. برخی از مذاهب در برخی موارد دانش را مورد هجوم قرار داده‌اند. ولی باید از آن گذشت چون برخی از واقعیت‌هایی که مذهب ناگزیر عرضه می‌دارد، اجتناب‌ناپذیرند. و آنها از یافته‌های کریستوفر از علم نیز نشأت می‌گیرند. اگر شما چیزی از علم آوردید که به مسائل مذهبی اشاره کند من آن را از شما صد درصد می‌خرم.

بلوهارد: همان گونه که بسیاری اذعان داشته‌اند مدرنیسم خود را همچون یک مذهب عرضه داشت و توسط بسیاری از مردم هم با همین عنوان مورد پذیرش قرار گرفت - جایگزینی برای ادیان قدیمی که بسیاری از مردم آن را کنار گذارده بودند. شماها راهی متفاوت در نگاه به هنر ایجاد کرده‌اید، که هنوز اجزایی از مذهب رادر خود دارد. ولی به نظر من این مذهب بیشتر نوعی جلای خارجی است تا تعصبی درونی.

سالینگروس: تعصب، بیماری است. ولی من به تازگی نامه‌ای از یک اسقف کاتولیک دریافت کرده‌ام که گفته بود از آخرین مقاله‌ی من خیلی خوشش آمده است. من حقیقتاً تکان خوردم.

بلوهارد: به عقیده من دانشگاه نوتردام، تنها دانشگاه این کشور است که به دانشجویان معماری خود به روش کلاسیک معماری آموزش می‌دهد، کارهایی برای آنها پیدا کرده که کلیساهای تازه‌ای بسازند و کلیساهای قدیمی را مرمت کنند.

سالینگروس: آن مقاله توجه اسقف کاتولیک را جلب کرده بود. من گفته بودم که مدرنیسم توانایی آن را ندارد که کلیساهایی بسازد که جوهره مذهبی در آن باشد، چراکه ایده‌های آنها ضد مذهب است. این وضعیت الان بدتر هم هست، چون از معماران برجسته‌ی دیکانس خواسته می‌شود کلیساها را طراحی کنند و آنها کاملاً شقی هستند. با این حال آنها می‌کوشند که کارشان را به مسئولین کلیسا بفروشند و کلیساها هم برای ساخت این هیولاها از جیب پیروان‌شان میلیون میلیون خرج می‌کنند.

بلوهارد: آنها مردمی P-۲ توانا و در عین حال تبلیغات‌چی‌های توانایی نیز هستند.

سالینگروس: من کلاهم را برمی‌دارم. این موفقیت P-۲ قرن حاضر است.